

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ادعیه مناسب برای

جلسات شکر

هو الله

ای پروردگار بی‌نیاز از جمیع خلق روی بگردانیدیم و به سوی تو توجّه نمودیم؛ از کلّ بی‌نیاز شدیم تا همدم و همراز تو گردیدیم. چون تو را یافتیم، خود را از خویش و آشنا بیگانه ساختیم. تو را شناسیم و تو را ستاییم و تو را پرستیم. ای پروردگار گناه بیامرز و کمال بیاموز؛ پرده بسوز و روی بنما تا مشاهده جمال و کمال تو نمایم و از بحر عطا بهره گیریم و از خُلق و خوی حبیب نصیب یابیم. خدایا ما را به خود مانوس کن و به نفحات قدس مألوف نما؛ دیده بینا کن و گوش شنوا نما. تویی مقتدر و توانا و تویی بخشنده و مهربان.

عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای پروردگار این بنده گنهکار خویش را در بحر غفران غوطه ده و این بی سر و سامان را در پناه عفوّت ملجأ و پناه بخش. این ذلیل را در درگاه احدیّتت پذیر و این علیل را درمان و علاج سریعی عطا فرما. ای خداوند بی‌مانند خفتگان را بیدار کن و غافلان را هوشیار نما؛ کوران را بینا کن و کران را شنوا فرما؛ دلها را جان بخش و جانها را به جانان رسان. بی‌نصیبان را بهره ده و افسردگان را چهره برافروز. تویی مقتدر و توانا و تویی دهنده و بخشنده و درخشنده و شنوا و بینا.

عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای محبوب جان و وجدان من جز تو پناهی ندارم و به غیر از ذکر تو فریاد صبحگاهی برنیاورم. لطفت شامل و فضلت کامل. به تو امیدوارم. خداوندا هر دم جانی تازه بخش و در هر نفس نفثاتِ روح القدس عطا فرما تا در محبت مستقیم مانم و به فوزِ عظیم رسم و نور مُبین مشاهده نمایم و در نهایت سکون و تمکین باشم. تویی دهنده و بخشنده و

عبدالبهاء عباس

مهربان.

ای یاران روحانی و اماء رحمان این خاکدان فانی، جفدان نادان را سزاوار و این گلخنِ ظلمانی، طیور ترابی را لایق. بلبل معانی را آشیان، گلشنِ الهی است و مرغان اوج عزّت را لانه و مکان، ملکوتِ رحمانی. بی خردان چون نظر به آرایش این عالم فانی نمایند، گمانِ آسایش کنند و در آزمایش افتند؛ منجذبِ ظلّ و سایه گردند و از ذی ظلّ غافل مانند. زیرا جهان ناسوت ظلّ زائلِ ملکوت است و عالم ارضی اثری از عالم آسمانی. سبحان الله شیفته قطره گردند و از دریای محیط بی بهره شوند و مشتاق ذره گردند و از شمس حقیقت بی نصیب مانند؛ دل به حیاتِ دنیوی بندند و از زندگانی سرمدی بگذرند؛ به آب و گل پردازند و از جهانِ جان و دل غافل مانند. وصایا و تعالیم الهیه انسان را از شئونِ فانیه بیزار کند و از جهان تاریک و تنگ فرار دهد و به عالم انوار رساند... غافلان و جاهلان و بی خردان دل به این دنیا بندند و به فکر کم و بیش افتند؛ از اقبال به وجد و طرب آیند و از ادبار محزون و دلخون شوند. *ألا إنهم فی خسرانٍ مبین.*

پس عاشقان جمال رحمن و مشتاقان انوار طلعت یزدان را لایق و سزاوار چنان است که در جمیع شئون از این خلق ممتاز باشند و محرم راز و نیاز گردند؛ جمیع کائنات را به ظلّ خویش آرند؛ در جهان دیگر پرواز کنند و در عالمی دیگر سیر و تماشا نمایند. آیاتِ هُدی گردند و آیاتِ ملاً اعلیٰ شوند؛ مرغان چمنستان حقیقت گردند و در گلستان وحدانیت و احدیت به ابداع الحان به تسبیح و تقدیس حیّ توانا پردازند.

هو الله

ای ورقهء طیبهء زکیه چه تسلی اعظم از این است که آن طیر وفا در فروع سدرهء منتهی آشیانه نمود و آن نسیم روحانی به ریاض رحمانی رجوع کرد. آن قطره به بحر اعظم پی برد و آن عندلیب به گلزار حبیب پرواز نمود و با طیور قدس در جنت فردوس دمساز و هم آواز گشت. طوبی له من هذا الفوز العظیم و الفلاح المبین. ع ع

هو الله

ای جان سوختهء آتش فراق در این فرقت پُر حرقت آهی جهانسوز بکش و فغانی عالم سوز بر آر؛ آتشی در قلب عالم زن و شعله ای در جان بنی آدم؛ بنیاد صبر را بر باد ده و بنیان قرار را از پایه برانداز؛ گریبان چاک کن و موی پریشان کن؛ چشم گریان جو و جگر سوزان طلب؛ نالهء سحرگاهی کن و زاری صبحگاهی؛ در بحر حیرت غرق شو و بر خاکستر حسرت نشین؛ آه و حنین کن و ناله و آئین نما؛ سیل سرشک جاری کن و خون دل غذای روحانی نما؛ فریاد و فغان آغاز کن تا درهای ملکوت ابهی باز شود؛ آهنگ وصال کن و شاهدِ آمال بخواه؛ در مقعد صدق داخل شو و در رفیق اعلی حاضر و در جوار رحمت کبری ساکن گرد.

عبدالبهاء عباس

هو الله

ای دوستانِ این بی سر و سامانِ خاکدانِ فانی آشیانِ ترابی است؛ زاغ و زغن را شاید و بوم شوم پُر مَحَن را باید. طیورِ گلشنِ الهی آرزوی آشیانه رحمانی نمایند و دل به لانه تقدیس در سدره نامتناهی بندند؛ مرغانِ چمنستانِ حقیقت روضه رضوان طلبند و بلبلانِ گلشنِ رحمانیتِ ریاضِ ملاً اعلی جویند تا به ابداعِ نعمات و احسن الحان در آن گلستان بسرایند.

پس ای مرغانِ سحری به نعت و ستایش حضرت رحمان پردازید و در نشرِ نفحاتِ الهی بکوشید؛ کأسِ هدایتِ کبری در دست گیرید و انجمنِ عالم را سرمست کنید؛ نغمه‌ای بنوازید که حیاتِ جاودانی بخشد و موهبتِ رحمانی. قسم به جمالِ قدم که این آوازِ شهنازی است که ذراتِ کائنات را به حرکت آرَد و جمیع موجودات را به وکله و طَرَب اندازد. ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ. ع ع

هو الأبھی

ای بلبلِ گلستانِ محبتِ الله در این عرصه هستی که بُن و بُنگاه نیستی است، صد هزار مشغولیتِ موجود. هر کس به هوایی پرواز می‌نماید و به مشغولیتی مشغول و به هوسی مسرور و از صهبایی مخمور. تو که طیرِ آشیانِ احدیتی و حمامه حدیقه عنایت، خود را به این شئونِ دانه مشغول مکن و در این باغِ زُخْرُفِ عالمِ فانی لانه و آشیانه مگزین و در این گلخنِ ظلمانی مأوی و مسکن خواه. در حدائقِ قدس بر اغصانِ سدره منتهی به نغمه و ترانه پرداز و آغازِ آواز کن و به عشق‌بازی با گُلِ جمالِ لایزالی دمساز شو. قسم به جوهر وجود که اگر به این مقام فائز گردی حنجرت مزامیرِ آلِ داود گردد و آوازت تنزیه و تقدیسِ حضرت ربّ و دود. عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهی

ای آتش افروختهء شعلهء محبت الله در این کشور خاک دل به عالم پاک بر بند و در این عرصهء تنگ آهنگ جهان
پُرگشایش نما؛ از قطره به بحر راجع شو و از ذره به شمس عائد. از سراب به دریای عذب فُرات توجه کن و از
ظلمتکدهء تراب به مطلع آفتاب؛ از فقدانِ صیرف به وجدانِ قِدم روی نما و از اضمحلالِ بحت به وجودِ محض راجع
گرد؛ از عدم به عالمِ قِدم قِدم نه و از بیچارگی به جهانِ آزادگی نظر نما؛ ملجأ و پناهت ملکوت ابهی است و ملاذ و
کَهِفِ اَمَانَتِ افقِ اعلیٰ؛ از چه افسرده‌ای و از چه پژمرده؟ سر در گریبانِ خُمول مَبَر؛ به اوجِ قبول پرواز کن. جان در
این خرابه‌زارِ آمال هدر مده، فدای جمال جانان کن. ع ع

هو الأبهی

ای زنده به نفحات محبت الله زبان به ذکر الهی باز کن و در فضای جان‌فزای عرفان پرواز کن؛ به یادِ حق دمساز باش
و با نفحات اسرارش هم‌راز. عنقریب جهانیان را در زیر خیمهء یک‌رنگ یابی و جمیع این شئونِ زُخْرُقِیَه از حشمت و
دولت و ثروت و مُکنت را هَبَاءٌ مُنْبِثًا مشاهده کنی.

پس، تو ای طیر آشیانِ بقا، توجه به عالمِ دیگر کن و در دریای بی‌کرانِ معرفتِ الهی سیر و سفر نما. اگر جمالی
جویی جمال باقی بجو و اگر کمالی خواهی اخلاق حضرت رحمانی طلب تا از مطلع امکان به انوار حشمتِ بی‌پایان
ظاهر گردی و از مطلع عالم به شعاع اعظم لایح شوی. طوبی للثابتین. طوبی للراسخین. والبهاء و الروح علی
احباء الرحمن فی جمیع الشئون و الأحوال.

عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای دلبر آفاق بندهء مشتاق را نصیبی از اشراق ده؛ روح را پرفتوح کن و دل را از بند آب و گل برهان و چون گل خندان کن و چشم را مانند ابر گریان فرما تا در عشقت بسوزد و بسازد و به آهنگ خوشی به مدائح و نعوت پردازد و بنوازد. ای پروردگار کامکار فرما و در دو جهان سرفراز کن. تویی مقتدر و توانا. عبدالبهاء عباس

هو الله تعالی

پروردگارا آمرزگارا نفس نفیسی به ملکوت شهود صعود نمود و از خاکدان فانی به جهان جاودانی شتافت. میهمان جدید است، عزیز فرما؛ بندهء قدیم است، خلعت بدیع عطا کن. ای بی نیاز، بیامرز و بنواز و به خلوتگاه راز راه ده و در محفل تجلی همدم و دمساز نما. تویی دهنده و بخشنده و مهربان و تویی آمرزنده و نوازنده و توانا.

عبدالبهاء عباس

هو الله

ای یادگارِ آن کامکار، آن فرشته‌خو و ماه‌رو و مُشکبو آهنگِ کوی دوست نمود و چنان در انجمن عاشقان و فدائیانِ رحمن رُخ برافروخت که در بارگاهِ قدس شمع انجمن گردید و مانند گل، چهره‌افروزِ گلشن و چمن گشت؛ از خاصانِ حقّ شد و به خلوتگاهِ الهی راه یافت. تو نیز پی او گیر تا موهبت بی‌پایان یابی و حیات جاودان جویی. و
علیک التَّحِيَّةُ وَ الثَّنَاءُ.

ع ع

(آیات بیّنات، ص ۴۳۳)

هو الله

ای بندهء حق دو دست شکرانه به درگاه خداوند یگانه برافراز و بگو:
خدایا شکر تو را که این دل و جان به جانان رساندی و این بی‌بهره را نصیب بی‌پایان بخشیدی؛ این گم‌گشته را به کوی خویش خواندی و این سرگشته را در پناه خود سر و سامان دادی. تویی دهنده و بخشنده و پاینده و مهربان.
و علیک البهَاءُ الأبهی.

ع ع

هو الله

ای یزدان پاک این بنده دیرین را در درگاه علّین مقربّ نما و این عبد مسکین را در ملکوت عظیم مکرمّ فرما؛ این تشنه الطاف را از دریای احسان سیراب نما و این متوجّه افق توحید را به تأیید ربّ مجیدت موقّق کن و این سرگشته کوی خویش را در جوار عون و عنایت خود در دنیا و آخرت مأوی بخش. تویی کریم پُر عطا. ع ع

هو الأبھی

ای متضرّع الی الله دست عجز و نیاز به درگاه حضرت پروردگار بنده نواز برافراز و به آواز حنین بگو:
ای بی انباز و کارساز بی نیاز، مالک انجام و آغاز؛ این اسیر را مُجیر شو و این فقیر را دستگیر؛ از زندان طبیعت نجات ده و به ایوان حقیقت هدایت کن؛ در بند آب و گلیم و در دام خواهش دل، ما را در پناه الطافت جای ده و در ظلّ فضل و احسانت مأوی بخش؛ از ذلّت کبری در اوّلی و آخری رهایی ده و به عزّت عُقبی و بزرگواری روحانی در دو سرا فائز فرما. تویی مقتدر و توانا. ع ع

هو الله

ای پروردگار مهربان این مستمند را ارجمند فرما و این ذلیل را در ملکوتِ جلیل عزیز کن و این محتاج را سراج
و هاج فرما و این فقیر را مُعین و مُجیر گرد؛ قطره‌ای را امواج دریا بخش و ذره‌ای را اشراق انوار ده؛ حجر یابسه را
طراوت و لطافت بی‌منتهی عطا فرما و سنگ سیاه را لعل بدخشان کن؛ خاک پژمرده را سبز و خرّم فرما و قلب افسرده
را روح تازه بدم تا با نهایت عجز قدرت آسمانی یابد و در غایت فقر ثروت ابدی جوید. تویی مقتدر و توانا و تویی
بخشنده و درخشنده و تابان. ع ع

هو الله

ای بلبل خوش آهنگ بانگی از جان و دل بر آر تا صاحبان فرهنگ را حیران کنی و از جهان بو و رنگ آزاد نمایی؛
نغمه‌ای ساز کن که طیور فردوس را دمساز کنی و با حمامه‌ء الهی همراز شوی؛ از جهان و جهانیان بی‌نیاز گردی و با
عنقای مشرق هم‌پرواز شوی؛ زبان راز بگشایی و آغاز سخنوری نمایی و بر افنانِ شجره‌ء طوبی به ابدع الحان بسرایی.
و علیک التّحیّة و الثّناء.
عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای ورقهء مطمئنہ اگرچه به حُرقت و هجران و شدت حرمان مبتلا شدی ولی ناله مکن و مویه منما؛ چه که آن مشتاقِ جمالِ بی‌مثال به گلستان الهی شتافت و به مقعدِ صدق عند ملیک مقتدر صعود نمود و از مکامن فانیه به حدائق باقیه عروج کرد و از ضیق خاکدان نجات یافت و به رفیقِ اعلی شتافت و از ظلمت هجران و کُربت حرمان خلاص شد و به فردوسِ وصال واصل گشت؛ کأسِ فوزِ عظیم را از یدِ ساقی عنایت کشید و شهد لطفِ قدیم را از اثمار حدائق موهبت چشید؛ در چمنستان بوستان الهی چون طیور قدس بر اعلی فروع حدیقهء انس به ابداعِ نغمات و الطف الحان به محامد و نعوت و شکرانهء نِعَمِ حَیِّ لایموت مشغول است. طوبی له و حُسنِ مآب. به لسان حال می‌فرماید: یا کَیْتَ قومی یَعْلَمون.

عبدالبهاء عبّاس

هو الله

آمرزگارا ایزدِ بزرگوارا این جانها مانند مرغان تیزپر از دام خاکدان آزاد شدند و به جهان آسمان پرواز نمودند؛ از لانهء خاک رهیدند و به آشیانهء جهان پاک پریدند؛ به این امیدند که در گلشنِ روشنِ جهان بالا بر سرِ باغِ بهشت نشیمن جویند و در کاخِ آمرزش جای گیرند. خداوندِ مهربانا هر روانِ پاک را به بارگاهِ ایزدی راه ده و هر مستمند بیچاره را در مینوی همایون خویش ارجمند فرما و در دریای دهش و بخشش انداز. و دیدنِ روی تابان روا دار. تویی دهنده و بخشنده و آمرزنده و مهربان. و علیکم البهاء الأبهی.

عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای جهان آفرین ستایش و نیایش تو را سزاست که آفرینش را به یاران مهربان آرایش بخشیدی و آسایش دادی؛ جانها جویان توآند و دلها پریشان تو. این آزادگان ساغر مهت کشیدند و از باده راستی و دوستی چشیدند؛ سرمست آن پیاله آند و در گلشن ملکوت مانند لاله در دست ساغر باده. ای آمرزنده بیامرز؛ ای بخشنده ببخش. هرچند گنه کاریم ولی امید به تو داریم و هرچند در شب تاریک ولی روشنی تو خواهیم. ناتوانیم تو توانایی؛ بی سر و سامانیم تو مهربانی. ببخش و بیامرز و بنواز و کار یاران بساز. تویی بینا و توانا و تویی بخشنده و شنوا. ع ع

هو الله

ای ایزد دانا ای خداوند مهربان این نفوس زکیه راضیه مطمن به الطاف تو بودند و متوکل بر اوصاف تو و معتمد بر اسعاف تو. مژده آسمانی شنیدند بیدار گشتند هوشیار شدند و به راز تو انباز گشتند. آغاز بندگی تو نمودند و به یاد تو همدم و همراز و دمساز شدند؛ به آتش محبت برافروختند و پرده بسوختند و به مرکز هدی دیده بدوختند؛ آیین تو آموختند و به نام تو شهیر آفاق گشتند و به مهر تو معروف خاص و عام شدند. عاقبت از این جهان تاریک و تنگ بیزار گشتند و آهنگ کوی تو نمودند و به سوی تو پرواز کردند. ای خداوند مهربان امیدوار بودند نومید مفرما؛ آرزومند بودند خورسند کن؛ شیدایی و سودایی تو بودند به محفل وصال راه ده و از اسرار عالم راز آگاه کن؛ در جهان بی پایان پرواز ده و در ملکوت اسرار در محفل تجلی انوار الی الأبد باقی و پایدار کن. خطا بیامرز عطا ببخش مظاهر غفران کن و مشمول به عفو و احسان فرما. تویی آمرزنده و بخشنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

هوالبهی

ای بازماندگان آن جان مهربان غمگین باشید دلشکسته و حزین مگردید همدم آه و این نشوید؛ از وفات آن مرغ آسمانی منالید و مگریید و گریبان مدرید و ناله و فغان منماید. زیرا ... جان مهربان بود و از آزادگان بود از آمرزندگان گشت؛ جان مشتاق بود به خلوتگاه دلبر آفاق شتافت؛ دور و مهجور بود به حضور ربّ غفور رسید؛ محزون و دلخون بود شادمانی ابدی یافت؛ تشنه سلسبیل عنایت بود به چشمه سلسال عذب فرات رسید. لهذا نباید ماتم گرفت و اسیر درد و غم شد؛ بلکه طلب مغفرت کرد و رجای عون و عنایت نمود و علیکم البهء الابهی. عبدالبهء عبّاس

هوالله

ای ثابت بر پیمان ... آن مرغ آشیانه حقیقت هر چند به ملکوت اسرار پرواز کرد و در خلوتگاه پروردگار با ملأ اعلی همدم و همراز شد و از این تنگنای ظلمانی نجات یافت و به فضای جانفزای پُرگشایش رحمانی شتافت، فی الحقیقه بی جان بود، زنده گشت؛ بلبل پُر آه و فغان بود، به گلشن جاودان طیران کرد؛ تشنه افروخته بود، به دریای غفران سیراب شد و پروانه جان سوخته بود، به پیرامون شمع ملأ اعلی صعود نمود. ولی بازماندگان غریق احزان شدند و متعلقان پر آه و فغان گشتند و از این فراق در احتراقند و از این جدایی بی صبر و قرار. اما باید نظر به عاقبت نمود که این هجران منتهی به اجتماع در ایوان گردد و آتش این حرمان عاقبت به عذب فرات وصال خاموش شود. لهذا، صبر و شکیب باید نمود تا از اجر جزیل بهره و نصیب یافت و تسلی خاطر حاصل نمود که الحمدلله آن بزرگوار مقتبس از انوار بود و آن مشتاق سرمست جام اسرار. یقین است که در ملکوت پروردگار پُرنشئه از بادهء عفو آمرزگار است... ع ع

هوالبهی

... و اما صعود روح انسان به جهانِ پرفتوح؛ البتّه کشف عالم جسمانی را می‌نماید. زیرا هر رتبه‌ء عالی کشف رتبه‌ء سافل نماید لکن رتبه‌ء سافل کشف رتبه‌ء علیا نکند. مثلاً انسان از عالم خاک به عالم انسانی آمده و عالم انسانی کاشف جهان خاک است و هم واقف به عالم نبات و همچنین مطلع به عالم حیوان. جمیع را کشف می‌نماید؛ ولی عالم خاک از عالم پاک انسان خبری ندارد و خیرات و مبرّات که به جهت ارواح گردد البتّه تأثیر دارد. ع ع

هوالبهّی الابهّی

بدان که روح از حقائق مجرّده است و حقیقت مجرّده مقدّس از زمان و مکان؛ زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیّه و متمیّزه است. حقیقت مجرّده را چه زمانی و چه مکانی؛ جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم؛ لامکان است نه امکان؛ جان است نه تن؛ لطیفه‌ء الهیه است نه کثیفه‌ء جسمانیّه؛ نور است نه ظلمت؛ جان است نه جسد؛ از عالم یزدان است نه کیهان؛ مکانش مقدّس از امکانه و مقامش منزّه از مقامات؛ بلند است و مرتفع؛ متعالی است و ممتنع؛ کاخ عظمتش را ایوان کیوان زندان است و قصر مشید متعالی‌اش را چرخ برین اسفل زمین. و اما جسد آلتی است از برای روح؛ زیرا متحرّک و مرتکب و مکتسب و مُسّیء و مُحسن روح است نه جسد. گنهکاری و ستمکاری و خوشخویی و نیکویی منبعت از جان و روان است نه تن ناتوان. لهذا همچنان که عذاب و عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات روح است کذلک پاداش و ثواب و عقاب و جزا و مکافات که از نتایج اعمال حاصل راجع به روح است نه جسد؛ هیچ شمشیری به جهت کشتن بی‌گناهی مؤاخذه نگردد و هیچ تیری به جهت زخم اسیری معاقبه نشود؛ چه که آلت است نه فاعل؛ محکوم است نه حاکم؛ مقهور است نه قاهر. و البهّاء علیک

ع ع

هو الله

ای بنده الهی بازرگانِ ربّانی شو و از اقلیم امکان با متاعی مقبول در ساحتِ رحمن به کشورِ لامکان حرکت نما تا هر زیان، سودِ بی‌پایان شود و هر خسران ربحِ روضه‌ء رضوان گردد. زیرا عالم امکان، به پایان، سودش زیان است و ربحش خسران. اما در جهان الهی چون به بازارِ رحمانی در آیی، مظهر فضل و احسان گردی و به متاعِ خسروان پی بری و از جوهریان گردی؛ لئالی لئالا به دست آری و یاقوت و مرجان مبذول داری. تجارت این است و بازرگانی آن. پس تا توانی ربحِ عظیم جو و این کتّز جلیل طلب تا ثروتی باهظه بینی و غنایی طافح. عبدالبهاء عبّاس

هو الله

حکایت کنند که شخصی در عالم رؤیا شخص بزرگواری را دید و سؤال نمود که چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت. جواب داد که چون به آن درگاه رسیدم، سؤال نمودند که چه ارمغان آوردی. عرض کردم، علم. گفتند "إِنَّ خَزَائِنَ رَبِّكَ مَمْلُوءَةٌ مِنْ هَذَا." گفتم، "اعمال خیریه و عبادات." گفتند، "إِنَّ خَزَائِنَ رَبِّكَ مَمْلُوءَةٌ مِنْ هَذِهِ." پس عرض کردم، "عجز و فقر." گفتند، "این هدیه مقبول است، زیرا در این درگاه پیدا نمی‌شود." مقصد این است که هر نفسی که در کمال فقر و عجز و ضعف است، مقبول است.

عبدالبهاء عبّاس

هوالمحبوب

جناب میرزا محمد وارد شد و ذکر عروج حمامهء معنوی را از خاکدان ترابی به رضوان الهی نمود. نهایت همّ و غمّ و حزن و اندوه روی نمود. ولکن چون از گلخن فانی به فضای جانفزای گلشن باقی شتافت و از مکمن ظلمانی به مأمن عنایت الهی ارتقا جُست و از خاکدان ترابی به وطن اصلی ربّانی پرواز نمود و از مکان تحدید به لامکانِ توحید واصل گشت، لهذا باید لوحِ قلب را از حزن و اندوه پاک و منزّه نماید و به عروءةالوثقای الطاف غیبی متمسّک گردید و انشاءالله در ظلّ مکرمات الهی تربیت شوید و از جام رحمت مکنونهء حضرت نامتناهی بنوشید و السّلام.

(آیات بیّنات، ص ۷)

هوالله

آمرزنده و مهربانا داورا دادگرا کنیز درگاهِ مُلکی به جهانِ پاکی شتافت. پس جان تابناک نما و در دریای بخشش غریق کن و از فضل و عنایت نصیب ده. بیامرز و بنواز و در جهان راز به فرشتگان دمساز فرما. تویی بخشنده و دهنده و آمرزنده و مهربان. عبدالبهاء عبّاس

هو الله

یزدان مهربانا آن کنیز شورانگیز را روز رستخیر برانگیختی و بادهء شادمانی در کام ریختی و راستی و دوستی را مانند شهد و شکر آمیختی. این دم همدم فرشتگان عالم بالاست و سرود سروش پنهان بشنید و در دریای بخشایش و آموزش تو افتاد. خدایا بیامرز و بنواز و به راز و نیاز در آن جهان همدم کن و در بزم دیدار از ساغر بخشش برخوردار فرما. تویی یزدان مهربان و تویی خداوند بی مانند در دو جهان.

عبدالبهاء عباس

هو الله

ای یزدان مادر مهربان را آموزش بخش و در آغوش عفو و غفران پرورش ده و ریزش باران رحمت شایان فرما و تابش آفتاب بخشش روا دار. تویی آمرزنده و غفور از هر قصور و تویی بخشنده بر هر کنیز شکور. عبدالبهاء عباس

هو الله

ای پروردگار یگانه آن کنیز باتمیز را ناچیز مگردان و آن آوارهء بیچاره را در پناه خویش سر و سامان
بخش؛ آن مشتاق را به وثاق راه ده و آن بیکس را هم نفسِ اِماءِ مقربهء در گاهت نما. تویی بخشنده و غفور
و مهربان. عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای یزدان بهرام مهربان برای مادر آمرزش طلبد و بخشش جوید و عفو گناه خواهد و جان آگاه طلبد. ای
پروردگار خطا بیوش گناه ببخش ستّاری بنما غفّاری کن و از هر گناهی پاک و مقدّس فرما. تویی
بخشندهء گناهان و درخشنده از مشرق غفران.

ع ع

(یاران پارسی؛ ص ۴۴۴)

هو الله

ای خویشانِ کنیز بهاء ... آن کنیز عزیز پاک‌جان از این دار فانی به فضای آسمانی شتافت و به گروه پاکان و آزادگان پیوست. لهذا محزون باشید؛ دلخون مگردید؛ زیرا اگر مرغی از قفس آزاد شد باید در هر بامداد از برای او طلب امداد نمود که پروازش بیشتر گردد و به اوجی بلندتر پرواز کند و علیکم البهآء

الابهی.

عبدالبهآء عبّاس

ای بندهء زبینهء آستان مقدّس خبرِ وحشتِ اثرِ فوتِ آن کنیزِ عزیزِ الهی به انجمنِ رحمانی رسید. جمیع یاران الهی چه از نساء و چه از رجال بی‌نهایت محزون و دلخون گشتند و متأسّف و متحسّر شدند که چنین مصیبتی بر شما وارد و چنین ماتمی حاصل؛ به قسمی که کلّ در این حزن و اندوه شریک و سهیم گشتند و جمیع متضرّع به ملکوت ربّ رحیم که آن امة الله را به ملکوت تقدیس در آرَد و آن منجذبهء الی الله را به محفل تجلّی فائز فرماید و صبر جمیل به آن سرگشتهء صحرای محبّت الله عنایت فرماید. هرچند حسرت این حزن و غم شدید است و وحشت این ماتم سریع التّأثیر ولی باید نظر به خاتمة الحیات نمود که الحمد لله فاتحة الألفاف بود. آن نفس زکیّه در نهایت محبّت و انجذاب و استقامت در امر ربّ الأرباب و ثبوت بر عهد و پیمان صعود به جهان یزدان نمود؛ مانند پروانه حول سراج الهی پرواز کرد تا جان و جنان را فدای شمع جانان نمود. این موت و فوت نه بلکه وصول جانِ مشتاق به خلوتگاه دلبر آفاق است و ورود تشنهء جان سوخته بر شاطیء بحر فرات؛ آن مرغ سحر به گلشن جان پرور پرواز نمود و آن اسیر زندان به ایوان یزدان شتافت؛ آشفتهء مهجور به فیض حضور فائز گشت و اسیر فراق به مرکز اشراق رجوع نمود. لهذا باید نهایت صبر و تحمّل را بنمایید و از تعزیت عبدالبهآء تسلّی و سکون جوید و همچو بدانید که این فرقت منتهی به ملاقات ابدی خواهد گشت و این دوری عاقبت وصلتِ دائمی خواهد داشت. باید نظر به پایان نمود و فکر در ملکوت یزدان کرد و علیک التّحیّة و التّناء.

هو الله

ای آمرزنده این بندگان را تابنده فرما و در گلشنِ عالم بالا خواننده کن و در بزم آسمانی سازنده نما و در میدان قرب و وصال بازنده فرما و در بالین عزت ابدیه نازنده کن. تویی دهنده و بخشنده و آمرزنده

عبدالبهاء عباس

و مهربان

هو الله

یزدان مهربانا این کنیز عزیز وله انگیز بود و با عقل و تمیز؛ مشتاق دیدار بود و آرزوی آن دیار می نمود و با چشمی اشکبار توجه به ملکوت اسرار داشت. بسا شبها که مشغول به راز و نیاز بود و بسا روزها به یاد تو همدم و دمساز؛ هیچ صبحی غافل نبود و هیچ شامی آفل نگشت. مانند مرغ خوش آهنگ هر دم به تلاوت الواح و آیات مشغول بود و به مثابه آئینه آرزوی نور تجلی می نمود.

ای آمرزگار این هوشیار را به بارگاه بزرگواری خویش راه ده و این مرغ دست آموز را به حدیقه بقا پرواز بخش. این مشتاق پراحتراق را به وثاق وصال داخل کن و این آشفته پریشان را از حرمان نجات بخش و به ایوان رحمن در آر.

ای پروردگار هر چند گنه کاریم تویی آمرزگار؛ هر چند غریق بحر عصیانیم تویی خداوند مهربان؛ عفو قصور فرما و مغفرت موفور بنما؛ فیض حضور بخش و صهبای سرور بنوشان. ما اسیر خطاییم و تو امیر عطا؛ ما غریق معصیتیم و تو خداوند رحمت کبری. هر چه هستیم منسوب به آستان تویم و هر چه باشیم مقیم درگاه تو. تویی بخشنده و درخشنده و پاینده و مهربان و تویی کریم و رحیم و عظیم الإحسان و کثیر الغفران. إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ.

ع ع

هو الله

ای یزدان مهربان مادر مهربان را آمرزش بخش و در آغوش عفو و غفران پرورش ده و ریزش باران رحمت شایان فرما و تابش آفتاب بخشش روا دار. تویی آمرزنده و غفور از هر قصور و تویی بخشنده بر

هر کنیزِ شکور.

ع ع

هو الابهی

ای خدا رحمی فرما و این جان پژمردهء مرا آزادی عطا فرما و بزودی در آستان خاصانت حاضر کن. قسم بجمالت که خانهء دل بشدتی تنگ و مغمومست که دل کلوخ و سنگ پُر خونست. از جمیع جهات بحر احزانست که پُر موجست و ناله و فغانست که متواصل به اوجست. تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمدهء از تن از ظلماتِ مُهلکهء امکان و عُسرت و فُرقت و حُرقت نجات یافته در آستانِ مقدّست توجّه نماید و در سایهء الطاف دوستانت مقرّ گزیند.

ع ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۷۴)

هوالبهی

ای ورقهء مبارکه آن فرع رفیع به افق علیین صعود فرمود و آن نجم منیر در فلک اثیر طلوع نمود، آن مرغ سحر در گلشن الهی آغاز نغمهء جان پرور کرد و آن نهر اکرم ببحر اعظم رجوع نمود. پس محزون مباش، مغموم مباش، رخ را مخراش، به تسلّی الهی متسلّی باشد. ذروهء ملکوت محلّ اجتماعست ظلّ حضرت ربّ ودود. موقع ملاقات آن ملاقات ابدیست و آن اجتماع سرمدی و آن عیش و عشرت، دائمی. عنقریب جمیع در آن صومعهء الهیه جمع گردیم و کلّ در آن جهان وسیع بال

و پَر گشاییم ... و البهاء علیک ع ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۵۳)

هوالله

ای پروردگار، ای آمرزگار، این خوش بختان جهانِ خاک را بدرود نمودند و به عالم پاک صعود نمودند. شیفتهء تو بودند و فریفتهء روی و خوی تو؛ دلی پاک داشتند و جانی تابناک، آتشِ شور و وله چنان برافروخت که آنان را جامهء تن بسوخت و روح مانند مرغان چمن به گلشنِ تو پرواز نمود.

آمرزگارا، خطا بیامرز، عطا ببخش، صفا بده، وفا بفرما، توئی بخشنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۴۳۵)

هو الله

ای خویشانِ کنیز بهاء ... آن کنیز عزیز پاک جان از این دار فانی به فضای آسمانی شتافت و به گروه پاکان و آزادگان پیوست. لهذا، محزون مباشید، دلخون مگردید، زیرا اگر مرغی از قفس آزاد شد، باید در هر بامداد از برای او طلب امداد نمود که پروازش بیشتر گردد و به اوجی بلندتر پرواز کند. و علیکم البهاء

(یاران پارسی، ص ۴۳۱)

ع ع

الابهی.

هو الله

ای خداوند ودود، بنده ات ... به افق اعلی صعود نمود و در ملکوت ابهی ورود یافت. مشتاق دیدار بود، به شاخسار اسرار پرواز کرد، ای مهربان به گلشن دیدار راه ده و از محفل تجلی بهره دار فرما. روی دلجوی بنما و آن خوشخوی را بنواز و مسرور و شادمان ساز، گناه بیامرز و نعمات بدیع بیاموز تا به آهنگ

جانسوز ملاً اعلی را محظوظ نماید. تویی آمرزنده و بخشنده و درخشنده و تابنده و مهربان ع ع

(یاران پارسی، ص ۴۲۶)

هو الله

ای پروردگار، عفوی و غفوری و آمرزگاری، خطا ننگری، عطا پروری، گناه بیوشی، پناه ببخشی و در جوار رحمت کبری منزل و مأوی دهی.

ای یزدان مهربان این نفوس را در سایهء الطاف جای ده و در کھف رحمت مأوی بخش، از گلخنِ فانی بر آر و در گلخنِ باقی در آر. ظلمتِ ذنوب محو کن و از شبِ تاریکِ نجات بخش و در جهانِ روشن شمع های انجمن فرما. تویی دهنده و بخشنده و تابنده و درخشنده و آمرزنده و مهربان. ع ع
(یاران پارسی، ص ۴۸۲)

هو الله

ای پروردگار این بندگان خاکسار را در درگاه خویش پناه ده و از بیگانه و خویش آزاد فرما؛ در بهشت برین نازنین کن و کام شکرین فرما؛ زندگان را آزادگان کن و خفتگان کوی خاموشان را در پناه خویش سر و سامان بخش. تویی آمرزنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

هو الله

ای خداوندِ ودود بندهات به افقِ اعلیٰ صعود نمود و در ملکوتِ ابهی ورود یافت؛ مشتاق دیدار بود، به شاخسارِ اسرارِ پرواز کرد. ای مهربان به گلشن دیدار راه ده و از محفلِ تجلی بهره‌دار فرما؛ روی دلجوی بنما و آن خوشخوی را بنواز و مسرور و شادمان ساز؛ گناه بیامرز و نعماتِ بدیع بیاموز تا به آهنگِ جانسوز ملاً اعلیٰ را محظوظ نماید. تویی آمرزنده و بخشنده و درخشنده و تابنده و مهربان. ع ع

هو الله

پروردگارا این جانهای پاک از عرصه خاک به جهان افلاک شتافتند؛ به گناه خویش مُقرّند و به قصور خود معترف. امید جز به فضل و عنایت نداشته و آرزویی به غیر پناه عفو و غفران ندارند. این نفوس بی‌وایه را سرمایه جز توکل بر تو نبود؛ به ذیل عنایت تشبّث نمودند. آمرزگارا گناه ببخش و خطا بپوش و عطا بفرما تا در ملکوت پنهان به موهبت بی‌پایان فائز گردند و در محفل تجلی به مشاهده جمال و کمال فائز شوند. تویی آمرزنده و تویی بخشنده و تویی مهربان. عبدالبهاء عبّاس

هو الله

پروردگارا آموزگارای این مرغان شکسته‌پَرند، بال و پری ببخش و در اوج عفو و غفران پرواز ده و این بیچارگان را در پناه آموزش خویش مسکن و مأوی ببخش؛ این تشنگان را به چشمه الطاف برسان و این محتاجان را بر خوان نعمت خویش حاضر فرما. از شب تار و تاریکِ حرمان و هجران نجات بخش و به صبح وصال دیده روشن نما؛ خطا ببخش، عطا بده و به آنچه نوید بخشیدی وفا فرما. ای خداوند مهربان هرچند گنه‌کاریم ولی به عفو تو امیدوار و هرچند بی‌استعدادیم ولی به بخشش و دادت در نهایت اعتماد. تویی بخشنده و دهنده و آموزنده و مهربان ع ع

هو الابهی الابهی

بدان که روح از حقائق مجرّده است و حقیقتِ مجرّده مقدّس از زمان و مکان. زیرا زمان و مکان از لوازم حقائق جسمانیّه و متمیّزه است. حقیقتِ مجرّده را چه زمانی و چه مکانی؟ جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم؛ لامکان است نه امکان؛ جان است نه تن؛ لطیفه الهیّه است نه کثیفه جسمانیّه؛ نور است نه ظلمت؛ جان است نه جسد؛ از عالم یزدان است نه کیهان؛ مکانش مقدّس از امکانه و مقامش منزّه از مقامات؛ بلند است و مرتفع، متعالی است و ممتنع؛ کاخ عظمتش را ایوان کیوان یزدان است و قصر مشید متعالی‌اش را چرخ برین اسفل زمین؛ و اما جسد آلتی است از برای روح...
عبدالبهاء عبّاس

هو الله

ای پروردگار، این جانهای پاک پرواز به افلاک نمودند و در خدمتت زیرک و چالاک بودند؛ از دیگران بریدند و به تو گرویدند و به سرچشمه حیات رسیدند. حال شهپر اشتیاق گشودند و از این جهان صعود نمودند و به کشور تو رسیدند. در جهان پنهان شادمان فرما و در سایه سرو امید منزل و مأوی بخش و بخششی بی پایان و آمرزش بی کران شایان فرما؛ آیات مغفرت کن و مظاهر عفو و موهبت فرما. توئی بخشنده و مهربان و توئی آمرزنده گناهان. عبدالبهاء عباس

(نار و نور، بخش ۲، ص ۱)

هو الله

ای پروردگار، این جانهای پاک از جهان خاک بیزار شدند؛ به جهان تو پرواز کردند و از کشور تاریک به اقلیمی روشن صعود فرمودند. در این آشیانه پست دلتنگ بودند؛ آرزوی آهنگ لانه آسمانی کردند. دویدند و پریدند تا آن که رسیدند. آمرزگارا بیامرز؛ مهربانا بنواز؛ ای بی نیاز بخش و همدم و همراز باش. توئی آمرزنده و درخشنده و بخشنده و توانا.

عبدالبهاء عباس

(نار و نور، بخش ۲، ص ۲)

هو الله

ای یزدان مهربان، از افق انقطاع نفوسی را مشرق و لائح فرمودی که مانند مه تابان جهان دل و جانرا روشن و منور نمودند و به کلی از وصف وجود فانی گشتند و بجهان تو شتافتند. هر دمی شبنمی از یم عنایت در گلشن قلوب مبذول داشتی تا طراوت و لطافت بی نهایت یافت و نفحات قدس احدیت منتشر شد، و جهان معطر گشت و کیهان معنبر شد.

حال ای یزدان پاک نفوس را مبعوث فرما که مانند آن پاکان آزادگان گردند و عالم امکان را به خلعت جدید و قمیص بدیع مزین نمایند؛ جز تو نجویند و جز در ره رضایت نپویند و جز رازت نگویند. ای خداوند مهربان، این نوجوان را به آنچه اعظم آمال پاکان است موفق فرما؛ پر و بالی از تائید و انقطاع و توفیق عنایت کن تا در فضای رحمانیت پرواز نماید و به موهبت موفق گردد، آیت هدی شود و رایت ملاً اعلی. توئی مقتدر و بینا

(نار و نور، بخش ۲، ص ۴)

ع ع

و شنوا.

هو الله

خداوند مهربانا، این جانهای پاک به جهان افلاک شتافتند و به جهان پنهان ملکوت اسرار تاختند. ایزد پاک، این گروه عاشقان روی تو بودند و آشفتهگان موی تو. شب و روز به یادت دمساز بودند و در گلشن محبتت پر نغمه و آواز. خداوند مهربانا، گناه ببخش، پناه بده، کامور فرما، روی منور کن، مشام معطر نما و در محفل تجلی مستقر کن.

عبدالبهاء عباس (یاران پارسی، ص ۱۱۳)

هو الله

ای خداوند بی مانند، شکر ترا که آن سراج را در زجاج ملاً اعلی برافروختی و آن طیر وفا را با شیانۀ ملکوت ابهی راه نمودی؛ آن نهر کریم را به بحر عظیم رساندی و آن شعاع ساطع را بشمس حقیقت راجع فرمودی؛ اسیر حرمان را به حدیقه وصال در آوردی و مشتاق دیدار را به محفل تجلی و لقا فائز فرمودی. توئی یزدان مهربان، و توئی منتها مقصد مشتاقان، و توئی آرزوی جان شهیدان.

ع ع (نار و نور، بخش ۲، ص ۹)

هو الله

ای پروردگار، این بندگان یاران تواند، و این کنیزان عزیزان درگاه تو. هر یک سرگشته کوی تو، آشفته روی تو، دلدادۀ خوی تو. از جهان خاک بیزار شدند و طالب عالم پاک کشور تابناک شدند. در نهایت اشتیاقند و از فرقت جمال و کمالت در غایت احتراق. حال سوی تو شتافتند تا بوی تو پویند، کوی تو جویند، روی تو بینند. ای یزدان مهربان، از این جهان رها یافتند، و به جهان تو پرواز نمودند، تا به آهنگ تقدیس پردازند و نغمۀ بدیع بنوازند و به آواز خویش گلبانگ توحید برافرازند. توئی بخشنده و توئی آمرزنده و توئی درخشنده و

(یاران پارسی، ص ۱۴۶)

مهربان. ع ع

هو الله

ای ایزد دانا، ای خداوند مهربان، این نفوس زکیۀ راضیۀ مرضیۀ، مطمئن به الطاف تو بودند و متوکل بر اوصاف تو، و معتمد بر اسعاف تو. مژده آسمانی شنیدند، بیدار گشتند، هوشیار شدند و به راز تو انباز گشتند. آغاز بندگی تو نمودند و به یاد تو همدم و همراز و دمساز شدند. به آتش محبت برافروختند و پرده بسوختند و به مرکز هدی دیده بدوختند و آئین نو آموختند و به نام تو شهیر آفاق گشتند و به مهر تو معروف خاص و عام شدند. عاقبت از این جهان تاریک و تنگ بیزار گشتند و آهنگ کوی تو نمودند و بسوی تو پرواز کردند. ای خداوند مهربان، امیدوار بودند، نومید مفرما، آرزومند بودند، خورسند کن، شیدائی و سودائی تو بودند، بمحفل وصال راه ده و از اسرار عالم راز آگاه کن. در جهان بی پایان پرواز ده و در ملکوت اسرار، در محفل تجلی انوار، الی الابد باقی و پایدار کن. خطا بیامرز، عطا ببخش، مظاهر غفران کن و مشمول به عفو و احسان فرما. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان.

عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۳۲۸)

هو الله

ای پروردگار، به آمرزش و بخشش خوشنود و خرسند فرما؛ در دریای غفران غوطه ده و حُلّه عفو و عطا در بر نما؛ جبین به پرتو الطاف نور مبین روشن کن و جان را در عالم بالا شاهد انجمن نما. از تیرگی خاکدان فانی رهائی دادی، پس به درخشندگی جهان باقی فائز کن و در جوار رحمت کبری منزل ده و در ظلّ سدره منتهی ماوی بخش. توئی بخشنده و مهربان و توئی آمرزنده گناهان.

ع ع

(یاران پارسی، ص ۲۱۰)

هو الابهی

ای پروردگار، نهال نو رسیده‌ای به شاخسار مغفرت انتقال نمود، و مرغ خوش الحانی به گلزار وحدانیت طیران کرد، ماهی تشنه لبی به بحر رحمت شتافت، و مشتاق پر جذبه‌ای از حوض ادنی به ملکوت اعلایت بتاخت. ای پروردگار، آن نهال پر اشتیاق را در فردوس لقای لانه و آشیانه بخش، آن ماهی پر تاب و تب را در حیاض ریاض ملکوت شفا ده، و آن آرزومند دردمند را در خلوتگاه وصلت ماوی بخش. توئی بخشنده، توئی مهربان، و توئی رئوف و عطوف.

ع ع

هو الله

آمرزنده و مهربانا، این مصیبت زدگان را صبوری بخش و بر تقدیرات غیبی و قضای ناگهانی تحمل توانائی ده. سکون و قرار عطا فرما و بر تسلیم و رضا موقّق کن. ای پروردگار، بی‌تاییم و از آتش حسرت در تب و تاب، بی‌قراریم و همدم چشم اشکبار.

ای محیی امم، بنده درگاه از زندان این جهان رهائی یافت و به ایوان آسمانی شتافت، آهنگ کوی تو نمود و آرزوی روی تو کرد و متوجّه بسوی تو شد. ای بخشنده، آن همسر آزادگان را از گناه آزاد نما، و در درگاه خویش پناه بخش. چون از این جهان بیزار فرمودی، در آن جهان کامکار کن و در ملکوت اسرار، زندگانی پایدار بخش. ای شهریار کشور قدم، رحم فرما، در گلشن غفران مشام معطر فرما، و دیده به مشاهده جمال در محفل تجلی روشن کن و بالطف بی پایان مؤید و موقّق فرما. تویی بخشنده و آمرزنده و مهربان.

ع ع

(یاران پارسی، صص ۳۲۴-۳۲۵)

هو الله

ای پروردگار آمرزگار، بنده وفادار را گناه بیامرز، خطا ببوش، عطا ببخش، از آلودگی عصیان پاک کن، و به جهان تابناک در آر. ای خداوند، هرچند گنه‌کاریم و معترف گناه، سزاوار عفو پروردگار. ای آمرزگار، بخشنده و مهربانی و درخشنده و تابانی. فضل و بخشش رایگان شایان فرما. تویی آمرزنده

(یاران پارسی، صص ۴۰۹-۴۱۰)

ع ع

و مهربان.

هو الله

حضرت رحمانا، ... آمرزنده و مهربانا، آن بی نوا را نوائی ده، و آن بی سر و سامان را در پناه خویش سر و سامان بخش، و آن فقیر را گنجی آسمانی عطا کن، و آن اسیر را آزادی عالم بالا عنایت فرما. روشن کن، درخشنده نما، شادمانی بخش، کامرانی عطا کن. توئی دهنده و بخشنده و آمرزنده و مهربان. عع

(یاران پارسی، ص ۴۱۶)

هو الله

ای آمرزگار، بنده درگاه ... پناه به آستان برد و از راستان بود. مشتاق دیدار بود و سوخته و افروخته از آتش فراق. تشنه آن چشمه حیات بود و با کمال آرزو طالب دیدار گشت. ای پروردگار، گنه بیامر، خطا عفو نما، قصور منگر. به فضل و کرم معامله نما. آن مشتاق را به وثاق راه ده، و آن مرغ سحر را بر شجر ملکوت ابهی به آهنگ و گلبانگ خوش دمساز نما، تا سگان ملاً اعلی را به وجد و سرور و فرح آرد. توئی

خداوند یکتا.

عع

(یاران پارسی، ص ۴۲۰)

هو الله

ای خداوندِ ودود، بنده‌ات ... به افقِ اعلیٰ صعود نمود و در ملکوتِ ابهی ورود یافت. مشتاقِ دیدار بود، به شاخسارِ اسرارِ پرواز کرد. ای مهربان، به گلشنِ دیدارِ راهِ ده و از محفلِ تجلیِ بهره‌دار فرما. رویِ دلجویِ بنما و آن خوشخوی را بنواز و مسرور و شادمان ساز. گناهِ بیامرز و نعماتِ بدیعِ پیاموز، تا به آهنگِ جانسوزِ ملاءِ اعلیٰ را محظوظ نماید. توئی آمرزنده و بخشنده و درخشنده و تابنده و مهربان.

(یارانِ پارسی، ص ۴۲۶)

ع ع

هو الله

ای پروردگار ... به صحنِ چمن در آر و به فضایِ روشنِ راهِ ده؛ رویِ روشن کن و از عفو و غفرانِ پیرهنِ جوشنِ بخش و در صونِ الطاف به احسنِ اوصافِ مفتخر فرما. ای خداوند، آن تشنه به چشمهٔ تو وارد و آن مشتاق به ملکوتِ جمالِ ناظر و آن آواره به وطنِ اصلی وارد و آن بیچاره به درگاهِ عنایتِ واصل. پس آنچه سزاوارِ بارگاهِ آسمانی است شایان و رایگان فرما. توئی آمرزنده و توئی بخشنده و مهربان. ع ع

(یارانِ پارسی، صص ۴۴۵-۴۴۶)

هو الله

ای پروردگار، آمرزگار مهربانی، آمرزش فرما، آسایش ده و در درگاه خویش آرامش بخش. مست دیدار کن و پایدار فرما. بخشش بی پایان ده و در میان همگنان به پرتو ایزدی روشن و نمایان کن. نیک نام فرما، پیام آسمانی بخش، شیرین کام نما. از شام کدر آشام برهان و به روشنائی آسمانی مانند سپیده دمیده فرما. در درگاه، بنده آگاه کن و در آستان پاسبان فرما. مهر پرور کن، سرور فرما. توئی دهنده و بخشنده و مهربان.

ع ع (یاران پارسی، ص ۴۴۹)

هو الله

ای پروردگار ... از جام مُدام عفو و غفران سرمست نما. گناه بیامرز، رخ بر افروز، بدرقه عنایت فرست، خلعت مغفرت بده، تاج موهبت عطا کن، بر سریر رحمت استقرار ده. توئی آمرزنده گناهان، توئی بخشنده مهربان.

ع ع (یاران پارسی، ص ۴۵۸)

هو الله

ای آمرزگار ... این بنده افتاده را از باده آماده خمخانه خویش نشئه ابدی بخش، و وجد و طرب
سرمدی ده، تا در پناه بارگار بیاساید، و غریق دریای انوار گردد. تویی بخشنده و آمرزنده بندگان.

ع ع (یاران پارسی، ص ۴۸۰)

هو الله

ای پروردگار این بندهء گنه کار خویش را در بحر غفران غوطه ده و این بی سر و سامان را در پناه
عفؤ ملجأ و پناه بخش؛ این ذلیل را در درگاه احدیتت پذیر و این علیل را درمان و علاج سریعی عطا فرما.
ای خداوند بی مانند خفتگان را بیدار کن و غافلان را هشیار نما؛ کوران را بینا کن و کران را شنوا فرما؛ دلها را
جان بخش و جانها را به جانان رسان؛ بی نصیبان را بهره ده و افسردگان را چهره برافروز. تویی مقتدر و توانا و

ع ع

تویی دهنده و بخشنده و درخشنده و شنوا و بینا.

(تاریخ نجف آباد، ص ۲۹۰)

هو الأبهى

ای متضرّع الی الله، دست عجز و نیاز به درگاه حضرت پروردگار بنده نواز برافراز و به آواز حنین بگو:
ای بی‌انباز و کارسازِ بی‌نیاز، مالکِ انجام و آغاز؛ این اسیر را مجیر شو و این فقیر را دستگیر؛ از زندان طبیعت
نجات ده و به ایوان حقیقت هدایت کن؛ در بند آب و گلیم و در دام خواهش دل؛ ما را در پناه الطافت جای
ده و در ظلّ فضل و احسانت مأوی بخش؛ از ذلّت کبری در اولی و اُخری رهایی ده و به عزّت عُقبی و
بزرگواری روحانی در دو سرفائز فرما. تویی مقتدر و توانا. ع ع (منتخباتی از مکاتیب، ج ۵، ص ۲۱۴)

هو الله

ای پروردگار مهربان این مستمند را ارجمند فرما و این ذلیل را در ملکوت جلیل عزیز کن و این محتاج
را سراج و هاج فرما و این فقیر را مُعین و مُجیر گرد؛ قطره‌ای را امواج دریا بخش و ذره‌ای را اشراق انوار ده؛
حَجَرِ یابسه را طراوت و لطافت بی‌منتهی عطا فرما و سنگ سیاه را لعل بدخشان کن. خاک پژمرده را سبز و
خرّم فرما و قلب افسرده را روح تازه بدم تا با نهایت عجز، قدرت آسمانی یابد و در غایت فقر ثروت ابدی
جوید. تویی مقتدر و توانا و تویی بخشنده و درخشنده و تابان. ع ع (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲۱)

هو الله

دست تضرع و ابتهاج به ملکوت ذوالجلال بلند نما و بگو: خدایا تو را شکر باد که این بیگانه را آشنای خویش نمودی و این بیچاره را به پناه خود راه دادی؛ تشنه جان سوخته را آب حیات بخشیدی و ماهی لب تشنه را به عذب فرات در آوردی. لَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الرَّحِيمُ الْوَهَّابُ وَعَلَيْكَ التَّحِيَّةُ

(منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲۲)

ع ع

و الثناء

هو الله

ای یزدان مهربان غریق بحر عصیانم، طریقِ غفران بنما؛ سراسر قصورم، از دام غرور رهایی بخش؛ جسمانیم، روحانی نما؛ امکانیم، رحمانی کن؛ تشنه ماء معینم، به عین تسنیم دلالت فرما؛ مشتاق دیدارم، مشاهده انوار میسر فرما؛ از خود بیزارم، گرفتار خویش کن و از عالمیان در کنارم، نفحه زلف مشکبار به مشامم آر. سرگردانم، سر و سامان بخش؛ بیچاره‌ام، آواره‌ام، پناه ده؛ مشتاقم، به وثاق وصال در آر؛ در احتراقم، نور اشراق بار؛ ضعیفم، توانا نما؛ فقیرم، کنز غنا عطا کن؛ دردمندم، درمان ده؛ جریحم، مرهم عطا کن؛ گرفتارم، رهایی بخش؛ پُرگناهم، از ذلت عصیان برهان؛ در ظلّ عنایت مسکن بخش و به صرف موهبت معامله فرما تا پی به جهان دیگر برم و به کشور دیگر رهبر شوم؛ از کأس طهور سرمست گردم و در میخانه محبت می پرست شوم. تویی قادر و توانا و تویی کریم و رحیم و پر عطا.

ع ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۳۲)

هو الله

در خصوص آمرزش و مغفرت اموات سؤال نموده بودید. هر نفسی که از این عالم فانی به عالم باقی رجوع نماید، به حَسَبِ استحقاق و استعداد، اگر عدل الهی شامل گردد، یا حسرةً علینا؛ ولی در مقام فضل، نظر به استعداد و استحقاق و قابلیت نیست؛ یَغْفِرُ و یَعْفُو لِمَنْ یَشَاءُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیْمُ. بعد از صعود، ترقی و عفو موکول به فضل، ولكن تنزل مستحیل و محال. یُبَدِّلُ اللهُ السَّیِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ بِفَضْلِهِ و عَفْوِهِ و غَفْرِهِ. لهذا، استغفار احبّاء و طلب عفو و آمرزش از درگاه احدیت در حقّ اموات، مشروع و مقبول و محمود و سبب عفو و ترقی موفور.

عبدالبهاء عبّاس (منتخبات مکاتیب ۳، ص ۲۳)

هو الله

ای بنده صادق جمال ابھی آنچه در عالم مُلک مشاهده می‌نمایی ظلّ زائلِ عالم ملکوت است و انعکاسات صُوریّه عالم بالا. لهذا، ملاحظه می‌فرمایی که این سایه و صُور در تجدد مستمرّ است، بقایی ندارد. ولی تتابع امثال و تشابه احوال چنین نمودار می‌نماید که بقایی دارد. اما، عاقبت واضح شود سراب است نه آب و اوهام است نه حقائق آثار. پس به یقین بدان که فرح و سرور و طرب و حبور و فوز به لقا و مقصد اقصی و حدیقه غلبا و فردوس اعلی از حقائق ملکوت است نه از عناصر عالم ناسوت. پس به فضل و موهبت جمال بی‌مثال امیدوار باش؛ هرچند در این جهان فانی فوز به لقای رحمانی میسر نگردد، در جهان باقی نشئه روحانی فوز و فلاح مقرر.

عبدالبهاء عبّاس. (منتخبات مکاتیب ۳، ص ۲۳)

هو الله

یاران چون از این جهان به جهان دیگر روند، مانند طفلی است که از رحم مادر، مسکن تنگ، به این جهان پُر آب و رنگ آید. تا مرغ در قفس است از فضای گلستان و طراوت چمنستان و لطافت بوستان و حلاوت دوستان خبر ندارد و چون پرواز نماید از هر طرف نغمه و آواز شنود و با مرغان چمن دمساز گردد؛ آواز رُود و عود شنود و در ظلّ مقام محمود در آید؛ با طیور شکور همدم و همراز گردد و "یا لیتَ قومی یَعْلَمون" بر زبان راند. لهذا باید از احزان بیزار شد و از تأسّف و حسرت آزاد گشت؛ به شکرانهء الطاف ربّ ودود پرداخت که فیض ایمان و ایقان مبذول داشت، اکیل هدایت کبری بر سر نهاد و ردای موهبت عظیمی در بر کرد؛ پر و بال صعود عطا نمود و به شاخسار ملأ اعلیٰ پرواز داد و به جهت ازدیاد روح و ریحان آن ... مهربان در حدیقه رضوان، باید انفاق در مواقع بریّه نمود، فقیران را بخشش و یتیمان را نوازش کرد، عاجزان را دستگیری نمود، بیچارگان را اعانت و رعایت کرد. عبدالبهاء عبّاس (منتخبات مکاتیب ۳، ص ۲۶)

هوالبهی

یا من تَوَجَّهَ اِلَى الرَّبِّ الودود، دست تضرّع به درگاه ربّ رؤوف بگشا و بگو: ای خداوند مستمندنواز، ای بی نیاز، فقر محض بودم، به گنج بی پایان دلالت فرمودی، محتاج بودم به غنای مطلق هدایت کردی؛ ذلیل بودم در ملکوت عزیز نمودی؛ گم گشته بودم، به گویت رساندی؛ در ظلمت بودم، به نور رؤیت دیده ام روشن فرمودی. و البهَاء علیک.

عع

(منتخبات ۵، ص ۲۲۳)

هوالبهی

ای کنیز عزیز الهی ... حزن و کدورت به خود راه مده، بلکه به فرح و سرور ایام بگذران تا در عالم محبت الله تولد یابی و از خوف و خطر به کلی آزاد گردی. حیات ابدیه از برای تو مقدر، از چه می ترسی؛ ابواب ملکوت بر رُخت مفتوح، از چه محزون شوی. حیات روحانی انسانی بعد از صعود از عالم جسمانی است، چنان که حیات جسمانی انسانی بعد از تولد از عالم رحم بود؛ هر چند در بطن مادر حیاتی داشته، ولی آن حیات بی فرح و ثمر بود. چون از رحم مادر تولد یافت و به این جهان قدم نهاد، حیات جسمانی مکمل شد و همچنین در این جهان، هر چند انسان حیات روحانی دارد، ولی حیاتش مثل حیات جنین است؛ وقتی که از این عالم به عالم ملکوت شتابد و به جهان الهی رود، آن وقت حیات روحانی تام یابد. عبدالبهاء عباس

(منتخبات مکاتیب ۳، ص ۲۸)

هوالله

ای کنیز الهی هر نفسی از این جهان فانی رهایی یابد، باید که جشن و سرور گرفت نه آه و این نمود؛ فریاد و فغان باید از حیات دنیا کرد نه از انتقال به عالم جاودانی و حصول حیات سرمدی. این است که در آیه مبارکه می فرماید، "فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ." لهذا، محزون مباش، مغموم مگرد، مأیوس مشو، مغموم منش، توکل بر خدا کن و به قضا راضی باش. اِنَّمَا يُؤَفِّى الصَّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. این مصیبت‌ها امتحانات الهیه است؛ باید ثابت و مستقیم بود و صابر بر هر بلای عظیم؛ اقتدا به اولیای الهی کرد و پیروی به مقربان درگاه ربّانی. در مصائب آنان فکر کن تا هر مصیبتی آسان شود. عبدالبهاء عباس.

(منتخبات مکاتیب ۳، ص ۴)

هو الله

ای طالب رضای الهی در این جهان فانی کسی را بقایی نه و نفسی را ثبات حیاتی نیست. عنقریب ملوکِ ارض در بستر خاک بَخُسبند و مملوک نیز نجات نیابد. کلّ در زیر این خیمهء یک‌رنگ آیند؛ نه مستمند مانند نه ارجمند؛ نه امیر مانند نه فقیر؛ نه وزیر مانند و نه اسیر. بینایان کور گردند و زندگان اسیر گور شوند. خوشا به حال کسی که رضای الهی جوید و راه هدایت پوید و اسرار حقیقت گوید تا نفسِ اخیر که خاتمهء مطاف است، فاتحهء الطاف گردد؛ این شخص بزرگوار است و این جانِ پاک، تابناک...

(منتخبات مکاتیب ۲، ص ۱۲۷)

عبدالبهاء عبّاس

هو الابهی

ای شمع محبّت الله در این عالم نیستی که هستی نما است، یک وجود حقیقی بجو و در این جهان ظلمانی یک شمع نورانی برافروز و در این عرصهء تنگ، جهان پرگشایشی بخواه. تا چند اسیر این آب و گلی و ذلیل این جهان چون ظلّ؟ قدری تأمل نما و تفکّری کن و تعمّقی فرما؛ چون این جام حیات سرشار شد و این تن فربه مریض و بیمار و این بامدادِ زندگانی شام تاریک و تار، چه ثمره از شاخسار حیات چیدی و به چه نتیجه رسیدی و از چه شهدی چشیدی و از چه دامی رهیدی و از چه جامی نوشیدی. و

(بشارة النور، ص ۲۰۰)

عبدالبهاء عبّاس.

البهاء علیک.

هو الأبهی

ای جانِ مشتاقِ جانانِ جانِ عنصری همدم جهان خاک است و دور از لطافتِ عالمِ افلاک. جانِ الهی
همراز حضرت بی‌نیاز و دمساز عالم راز است. روحِ ترابی راجع به تراب و روحِ الهی عائد به ربّ الأرباب.
پس تا توانی به این روح بی‌فتوح قناعت منما و به این جان ناتوان راضی مشو. روحی معنوی بجو و جانی
جانانی بطلب تا در جسم امکان روح و روان باشی و در افق لامکان نور تابان و این از ثمرات ثبوت و رسوخ
بر عهد و پیمان است. فَأَثْبِتْ حَتَّى تُثْبِتْ. ع (بشارة النور، ص ۱۹۹)

هو الله

ای پاک‌جان محزون مباش، دلخون مگرد، اندوه مدار، مجروح مشو؛ عالم خاک مَنَبَتِ خار و خاشاک
است و گل و ریاحین عطرناک، ولی سریع‌الانقلاب است و راحتش وقتی بغتی الانسلاّب. دمی نفعهء مُشکبار
وَزَد و نَفَسِ سموم جانگداز؛ گهی بهار شود و دمی خزان اکدار. لهذا در هیچ حالی برقرار نه. اگر بعد از
نوش، نیش پیش آمد، اندیشه منما، باز شهد و شکر میسر گردد. ولی تو باید به عون و عنایت حق بر حالت
واحدہ باشی، لا تَبْدِيلُ لِخَلْقِ اللَّهِ گویی، روحانی گردی و رحمانی و نورانی و آسمانی. آن وقت همهء اوقات
خوش و دلکش است و هر جامی شهد و شکر. و عَلَيْكَ التَّحِيَّةُ وَ الشَّاءُ.

عبدالبهاء عباس (بشارة النور، ص ۲۰۶)

هو الله

این جهان تراب دریای سراب است نه آب و شراب؛ عالم خیال است نه جهانِ آمال؛ مَجاز است نه حقیقت؛ زحمت است نه رحمت؛ نعمت است نه نعمت؛ عنقریب این بساط منظوی شود و این اختران متواری از حُضیضِ حیات فانی. به اوج رحمتِ جاودانی پرواز نماییم و از جهان و جهانیان بی‌نیاز گردیم. این جهان در نزد جاهلان که طیور ترابی‌اند دشت و صحرا است و گل‌گشت و دریا؛ اما در نظر مرغان چمنستان الهی قفس تنگ و آشیانی از خاک و سنگ. تا چند این جانهای پاک اسیر آشیانِ خاک و تا کی این طیور قدس در این گلخنِ زندانی مبتلای حرمان و محروم از فیض روحانی و فوز جاودانی؟ عبدالبهاء عَبَّاس (بشارة النور، ص ۲۳۰)

هو الله

ای پروردگار ای پناه آوارگان تو آگاهِ فغان و آهِ صبحگاهی؛ عنایتی فرما و رحمتی کن تا جانهای مشتاقان به ملکوت احدیّت بشتابند و ارواح آوارگان در سایه رحمت بیاسایند؛ فُرقتِ پُر حُرقت جان را بگدازد و حرمان و هجران روان را مرده و پژمرده نماید. پس ای خدای مهربان تأییدی بخش و توفیقی ده تا از این دام و دانه برهیم و به آشیانه رحمت برپریم و در شاخسار وحدت در حدیقه عنایت به انواع الحان به محامد و نعوت تو مشغول گردیم. عبدالبهاء عَبَّاس (بشارة النور، ص ۲۳۰)

هو الله

ای ورقهء مطمئنّه از فوت پسر مکدرّ مباح و اشک مریز، محزون مگرد، مغموم مشو. زیرا آن مرغ سحر به گلشن جلیل اکبر پرواز نمود و آن مشتاق به محفل تجلّی نیر آفاق شتافت. آن تشنهء عذبِ قُرّات به دریای نعیم سرمدی وارد گشت. اگر او را دوست داری، صبر و تحمل کن، بلکه حمد و شکر نما که به چنین فوزی عظیم و فیضی مبین موفق شد.

عع

(بشارة النور، ص ۳۶۳ و ۳۴۷)

هو الله

أَيْتُهَا الْوَرَقَةُ النَّورَانِيَّةُ هر چند مصیبت رزیهء عظمی بود و بلیهء کبری، ولی آن ورقهء مبارکه باید نظر به افق اعلی نماید و به ملکوت ابهی؛ بعد از افول شمس بهاء، هر صعود موهبت بی منتهاست و عروج جوار رحمت کبری. انتقال از دنیا مشتاقانِ تشنه لب را ورود بر آب گواراست و عاشقانِ گم گشته را وصول به کعبهء مقصود در ملکوت ابهی. لهذا باید شکوه را به شکرانیت تبدیل نمود و ناله و فغان را به ذکر و ثناء مبدل کرد.

عبدالبهاء عباس

(بشارة النور، ص ۳۷۱)

و علیک التّحیة و الثّناء

هو الله

ای ورقهء محترمه از صعود وکدِ عزیز محزون مباش، مغموم مگرد، صبر و سکون خواه و تسلیم و رضا طلب. عنقریب کلّ صعود به مقام محمود نماییم و به آستان مقدّس رجوع کنیم و مال و منال را ترک نموده منفرداً عریان و برهنه به عالم دیگر شتاییم. نفسی بقا ندارد و کسی را لانه و آشیانه در این ویرانه نماند؛ از تراب پیدا و در تراب پنهان گردد؛ ولی روح پُرفتح به جهانی دیگر و ملکوت جلیل اکبر صعود نماید و

علیک البهاء الأبھی. عبدالبهاء عبّاس (بشارة النور، ص ۳۹۷)

هو الابهی

ای شیدای روی دلجوی حق این کرهء خاک آشیان مرغ خاکی و پرندهء ظلمانی است؛ لهذا پرندگانِ حدائق الهی آشیان در این خرابهء دیرینه نمایند و منزل و مأوی در این گلخن فانی نخواهند. بلکه در کلّ اوقات، اشتیاقِ گلشنِ رحمانی نمایند و آرزوی لانه در شاخسار روحانی کنند؛ از قفسِ ناسوت نجات طلبند و در فضای دلگشای جبروت حیات جویند؛ علی‌الخصوص آن طیر حدیقهء وفا که به گلستان ابھی پرواز نمود و در ریاض قدس بر فروع سدرهء منتهی آشیانه ساخت. دیگر شما اگر از این مصیبت محزون و دلخون هستید، او در نهایتِ سرور و حبور در جوار رحمت کبری به تهلیل و تسییح و تقدیس مشغول... عبدالبهاء عبّاس

(بشارة النور، ص ۴۳۳)

هوالبهی

ای معرض مصائب شدیده، این مصیبتِ وارد هر چند رزیهء عظمی و بلیهء کبری بود، ولی صبر و تحمل آن جناب، موهبتی از خدا. آن وکد عزیز چون در اواخر ایام از جام لبریز حق سرمست گشت و در نهایت توجه به ملکوت احدیت بود، لهذا صعودش حکم عروج داشت و وفاتش حیات ابدی بود. حال، چون مرغ صبحدم در ریاض ملکوت در ترنم و نغم است و بر شاخسار جهان بقا در تغنی دمبدم. سرمست کأس عنایت است و مدهوش صهبای عفو و مغفرت. تو دل خوش دار و راضی به قضا شو، اِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ اجْرَهُمْ بِغَيْرِ حَسَابٍ. و البهاء علی کلِّ صابرٍ علی البلاء. عع (بشاره النور، ص ۴۳۷)

هو الله

ای دو کنیز خداوند عزیز ... حُرقت نجوید و حسرت ننمایید و کدورت نفرمایید. دنیا این است که می بینید و صیت و آوازه اش این است که می شنوید. بُن و بُنگاه جفاست و مصدر صد هزار گونه بلا؛ انسان دمی نیاساید، همدمی نیابد، نَفسی نیارآمد و محفلِ راحتی نیاراید. جنگ است و جدال؛ ننگ است و وبال؛ فقدان است و زوال. در این صورت از رحلت چه حسرتی و در وفات چه آفتی. منتها این است که از جهانِ ظلمانی به عالم نورانی شتابد و از تنگنای جسمانی به جهان دلگشای روحانی هجرت نماید. قسم به جمال دوستِ یکتا که این خاکدان فانی بسیار تنگ و تاریک است؛ حوصلهء انسان تحمل مشقات این جهان ننماید. این است که به جهان دیگر شتابد تا وسعت و فُسحت یابد و الحمد لله الطاف جمال ابهی بی پایان است و موهبتش جان بخشِ دوستان و علیکمما التَّحِیَّةُ وَ التَّنَاءُ. عبدالبهاء عبّاس (بشاره النور، ص ۴۶۱)

هو الله تعالى شأنه الكبريا

... این که مشاهده می‌نمایی که بعضی از ناس به عزت دنیا مسرورند و به علو آن مغرور، این از غفلت آن نفوس است و هر ذی‌بصر و ذی‌نظری شهادت می‌دهد که این قول حق است و این بیان از مشرق تبیان اشراق نموده. چه که کل عالمند به این که جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت وارد شود، جمیع متغیر؛ لذا، معلوم و محقق است نفوسی که به این امور دل بسته‌اند، غافلند و از غفلت است که به این اسباب ظاهره مشغول شده‌اند ... ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کل من علی الأرض از آنچه مشاهده می‌نمایی به تراب راجع خواهند شد. از خدا می‌طلبیم که جمیع احبای خود را مؤید فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی به آن فائز شد، ابداً بغير الله ناظر نبوده و نخواهد بود و به قضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد...

(مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۲۵)

هو الابهی

آمرزنده و مهربانا، این جانهای پاک از زندان خاک آزاد شدند و به جهان تو پرواز نمودند. نیکخو بودند و مفتون روی تو و تشنه جوی تو. در زمان زندگانی به نفعه رحمانی زنده شدند، دیده بینا یافتند و گوش شنوا داشتند، از هر بستگی آزاد بودند و پیوسته به عنایت خرم و دلشاد. حال به جهان راز پرواز نمودند تا در جوار رحمت بر شجره طوبی لانه و آشیانه سازند و به نغمه و ترانه پردازند. خدایا، این نفوس را گناه بیامرزد و از چاه به اوج ماه برسان. در گلشن الطاف راه ده و در چمن عفو و غفران پناه بخش. سرور آزادگان کن و در حلقه مقربان در آر. بازماندگان را نوازش فرما و آسایش بخش و زیور عالم آفرینش کن تا به ستایش تو پردازند و به تسبیح و تقدیس تو پردازند. توئی عفو و توئی غفور توئی آمرزنده و مهربان. ع ع

(یاران پارسی، ص ۴۵۴)

هو الله

ای احبای الهی، شکر خدا را که آن جانهای پاک از عالم خاک رستند و به فرشتگان خوبان افلاک پیوستند یعنی خوی آسمانی یافتند و به خلوتگاه حضرت رحمانی پی بردند.

عبدالبهاء عباس (یاران پارسی، ص ۴۳۷)

هو

ای خدای با وفای آزادگان، این جانهای پاک، حمد ترا که از جهان خاک آزاد شدند و دل به عالم افلاک بستند، و در خدمت حاضر و چالاکنند. بخشش آسمانی بخش، و تابش روحانی ده، و این دردانه‌ها را به ریزش باران نیشان احسان پرورش ده. عبدالبهاء عباس (یاران پارسی، ص ۶۶)

هو

ای پروردگار، آمرزگاری و مهربان و شهریار کشور عفو و غفران. آنان و این بنده گنه کار از درگاه فضل و احسان تو رجا و خواهش عفو و غفران به جهت این جانهای عزیز مینماید. توئی بخشنده و درخشنده و

(یاران پارسی، ص ۶۷)

عبدالبهاء عباس

مهربان.

هو الله

ای خداوند مهربان، جام شیرین بخش، و در دریای غفران مستغرق نما، آن پاک جان به جهان تو شتافت و از قید این جهان رها یافت؛ و میهمان شایان بخشش شایگان است. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان.

(یاران پارسی، ص ۲۷۳)

ع ع

هو الله

یزدان مهربانا، آن کنیز شور انگیز را روز رستخیز برانگیختی، و باده شادمانی در کام ریختی، و راستی و دوستی را مانند شهد و شکر آمیختی. این دم همدم فرشتگان عالم بالاست، و سرود سروش پنهان بشنید، و در دریای بخشایش و آموزش تو افتاد. خدایا بیامرز و بنواز و به راز و نیاز در آن جهان همدم کن، و در بزم دیدار از ساغر بخشش برخوردار فرما. توئی یزدان مهربان و توئی خداوند بیمانند در دو جهان. ع ع

(یاران پارسی، ص ۲۲۲)

هو الله

ای آمرزگار، این نفوس را رستگار کن، و این جانهای پاک را تابناک فرما، غریق دریای آموزش فرما، و رفیق ملاً اعلی کن. توئی حیّ غفور و توئی فریادرس هر بنده مشکور.

(یاران پارسی، ص ۴-۲۹۳)

عبدالبهاء عباس

هو الله

پروردگارا، این جانهای پاک سوی تو شتافتند و از جوی تو نوشیدند و آرزوی روی تو نمودند. این تشنگان را در دریای غفران غوطه ده، و این مشتاقان را به لقای خویش فائز و خورسند فرما. پروانه‌های شمع تواند و آرزومند جمع و انجمن تو. آنچه آرزوی دل و جان است شایان و رایگان فرما. ع ع

(یاران پارسی، ص ۶۹)

هو الله

پروردگارا، این جانها مژده آسمانی یافتند، و رخ به پرتو مهت برافروختند، و در دبستان ایزدی راز تو آموختند، و به جهان پنهان شتافتند. پس آن مهمانان را مهربانی فرما، و بر خوان آسمانی بنشان، و آن مرغان دست آموز را پرواز ده و بیامرز و بنواز. تویی بخشنده و آمرزنده و دهنده و نوازنده و مهربان. ع ع

(یاران پارسی، ص ۳۳۷)

هو الله

ای پروردگار بزرگوار، این جانهای پاک آرزوی روی تو نمودند، و بسوی تو شتافتند، و از جوی تو نوشیدند، و به کوی تو کوشیدند. این تشنگان را از چشمه بخشش و آمرزش سیرآب فرما، و در دریای عفو و غفران غوطه ده، و در عالم انوار مرکز اسرار کن، فائز به دیدار فرما. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان.

(یاران پارسی، ص ۳۴۷)

عبدالبهاء عباس

هو الله

پروردگارا، این یاران روش راستی داشتند و خدا پرستی خواستند، و به دوستی پرداختند و به نام تو مشهور بودند و به آئین تو معروف، حال پری گشودند و به جهان تو شتافتند. در کیهان عنصری کشتی نمودند، و به آب هدایت رحمانی آبیاری نمودند، تا در جهان تو خرمی اندوزند و به نور آمرزش روی بر افروزند. تو مهربانی و بخشش بی پایان. ای آمرزگار، آمرزشی بخش، ای مهربان، عفو و غفران مبذول دار.

(یاران پارسی، ص ۸-۳۴۷)

ع ع

توئی بخشنده و آمرزنده و درخشنده و تابان.

هوالبهی

خدایا، جمعی از یاران سوی تو شتافتند، و از این جهان به جهان تو تاختند. راه تو پیمودند و رضای تو

جستند و راز تو گفتند. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۳۰۸)

هوالله

ای یزدان، مادر مهربان را آمرزش بخش، و در آغوش عفو و غفران پرورش ده، و ریزش باران رحمت

شایان فرما، و تابش آفتاب بخشش روا دار. توئی آمرزنده و غفور از هر قصور، و توئی بخشنده هر کنیز

شکور. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۶۳)

هو الله

ای خداوند بنده پرور، پدر این مهرپرور را به بهشت برین رهبر شو، و از گناه و خطا در گذر، تا در جهان دیگر را رخی منور در میان آزادگان محشور گردد، و به نظر عنایت منظور. توئی کریم و رحیم و غفور و رؤوف و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۴۸)

هو الله

پروردگارا، آمرزگارا، بخشندگی و مهربانی سزاوار درگاه خداوندی است، و درخشندگی شایان بندگان بارگاه نورانی، و آمرزندگی در خور چاکران آستان ایزدی، و نوازش بیچارگان همواره ستایش آن دلبر آسمانی. ای پروردگار، مهربانی فرما، شادمانی بخش، آمرزگار شو. هر چند گنه بی شمار است، ولی تو آمرزگار، و هر چند نادانی بی پایان است، ولی تو آموزگار. پس آنچه سبب آمرزش است بندگان را بیاموز و بیامرز. توئی بخشنده و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۵۹)

هو الله

ای خداوند مهربان، ای پناه بیچارگان، گنه کاران را گنه بیامرز، و نادانان را دانائی بیاموز. دریای بخشش را جوششی ده تا هر آلوده گناه آسوده و پاک شود، و رویها تابناک گردد. هر چند نافرمانی چون شب تار و تاریک است، ولی بخشایش آسمانی نوری در نهایت درخشندگی. پس عفو و بخشش را شایان کن، و فضل و غفران را رایگان فرما. توئی مقتدر و عزیز و قدیر و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۶۹)

هو الله

ای یزدان پاک، گناه بیامرز، از آلودگی برهان و به آزادگی بنواز. به بزم دیدار راه ده، و در جشن آسمان شادمان کن. از گلخن برهان و به گلشن در آر، از مردگی رهائی داده و به زندگی جاوید برخورداری بخش. توئی توانا و توئی بخشنده و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۷۵)

هو الله

ای پروردگار، ای آمرزگار، ای خدای مهربان، این نفوس دیده از جهان بستند و به شطر عنایت گشودند، از هر بندی آزاد شدند، پند تو گرفتند. بی سر و سامان تواند و مشتاق دیدار تو. ای خداوند، آمال و آرزویشان را مهیا کن و حاجت روا فرما. توئی بخشنده و دهنده و مهربان. ع (یاران پارسی، ص ۹-۴۰۸)

هو الله

ای پروردگار، ای خدای مهربان، این نفوس آواره را در پناه خود سر و سامانی ده، و این جانهای بی جان را حیاتی جاودان مبذول دار، تا در اوج غفران طیران نمایند، و بنیانی جاودانی بنیاد کنند. توئی بخشنده و آمرزنده و مهربان. عبدالبهاء عبّاس (یاران پارسی، ص ۲-۴۱۱)

هو الله

ای خدا، ای دادبخش، آمرزش بخش و در جهان افلاک شادمان و فرحناک کن. ای پروردگار، سزاوار خداوندی، بخشش گنه کار است، و لایق بزرگواری، آمرزش هر گرفتار. غفران جویم و عفو عصیان خواهم، و بخشش فراوان طلبم. توئی مهربان و توئی رحمان و توئی مَنان. ع ع (یاران پارسی، ص ۴۱۳)

هو الله

پروردگارا، این جانهای پاک از کیهان خاک بیزار شدند، و به جهان راز پرواز کردند، تا دست در آغوش بخشش و آمرزش تو نمایند. پروردگارا، مهربانی، بخشنده‌ای، تابنده نما و زینده فرما، و در باغ آسمانی سازنده و خواننده کن، تا مانند مرغ بامداد در بهشت برین گلبانگ آتشین زندی، و آهنگ پرستش و نیایش و ستایش تو را در درگاه بخشش بلند کنند. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۴۲۴-۵)

هو الله

ای خداوند مهربان، جمیع را در دریای عفو و احسان غریق نما و به رفیق اعلیٰ فائز کن. ای خداوند مهربان، توفیقی ده تا کلّ با وجود عدم استحقاق در سایه شجره احدیّت راحت و آسایش یابند، و در جهان بالا هر یک شمعی روشن و ستاره درخشنده گردند. پرده موهبت از رخسار، روشن و ساطع شود، و آثار عفو و رحمت از جمیع جهات محیط و باهر. در باغ الهی راه ده و در حدیقه تقدیس منزل بخش. در انجمن یزدانیان حاضر کن و در محفل رحمانیان مأوی ده. از جام سرشار فوز به لقاء سرمست کن، و در جشن ابدی از صهبای مشاهده جمال پر نشئه نما. توئی مقتدر و توانا و توئی بخشنده و مهربان.

ع ع

(یاران پارسی، ص ۵-۴۳۴)

هو الله

ای یزدان، مادر مهربان را آمرزش بخش، و در آغوش عفو و غفران پرورش ده، و ریزش باران رحمت شایان فرما، و تابش آفتاب بخشش روا دار. توئی آمرزنده و غفور از هر قصور، و توئی بخشنده هر کنیز شکور.

ع ع (یاران پارسی، ص ۳۶۳)

هو الله

ای پروردگار، خطا بپوش، گناه ببخش، ستاری نما، غفاری کن، و از هر گناهی پاک و مقدس فرما.

توئی بخشنده گناهان و درخشنده از مشرق غفران.

ع ع

(یاران پارسی، ص ۴۴۴)

هو الله

ای یزدان مهربان، نوجوان، از گلشن زندگانی بهره‌ای نبرده، و از بوستان کامرانی نصیبی نیافته، و در عنفوان

جووانی دار فانی را گذاشت و بدرگاه تو شتافت، زیرا از عالم خاک بیزار بود و آرزومند عالم پاک بود. در

این بوستان فانی افسرده و پژمرده شد، تا در آن گلشن رحمانی تر و تازه گردد. از زندگانی این خاکدان بیزار

گشت، تا حیات جاودانی یابد. پروردگارا، آرزوی دل و جان او را شایان و ارزان کن. توئی آمرزنده و

بخشنده و مهربان.

ع ع

(یاران پارسی، ص ۴۴۸)

هو الله

ای پروردگار، کنیز عزیزت را به بهشت برین در آر، و در فضای علین منزل و پناه بخش. از ساغر سرشار عفو و غفران سرمست کن، و از چشمه زندگی جاودان سیراب فرما. توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۴۸۰)

هو الله

ای پروردگار، کنیزی عزیز به آستان شتافت، و به امید از این جهان جدائی یافت. خدایا گل را به گلشن راه ده و ... به جهان آسمان در آر، و ... از باده عفو و غفران شهد آشام کن. توئی بخشنده و دهنده و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۳۷۰)

هو الله

یزدانا، بخشنده و مهربانا، این یاران در دام محبت گرفتار بودند و از معرفت برخوردار. رو بسوی تو نمودند و عزم کوی تو کردند و آرزوی روی دلجوی تو نمودند. جهان خاک بگذاشتند و به عالم پاک شتافتند. بخشنده مهربانا، گناه بیامرزد و خطا عفو کن و عصیان غفران نما و در خلوتگه راز به مشاهده جمال بنواز، عزت ابدی بخش و بزرگواری سرمدی مبذول دار. توئی بخشنده و درخشنده و پاینده و رهنده و

(یاران پارسی، ص ۱۳۸)

عع

رهنده و مهربان.

الحمد لله الذي جعل الموت باباً للقائه و سبباً لوصاله و علّة لحيوة عبادِهِ و به أظهر أسرارَ كِتَابِهِ و ما كان مخزوناً في عِلْمِهِ. (آيات بينات، ص ۱۲۴)

أنا نسئله الله تبارك و تعالی أن يطوی بساطَ الهموم و الأحزان و يعرفَ الكلَّ مقامَ الموت و ما يظهرُ منه أنه هو العزيز المنان. لعمري في الموت كُنِزَت حِكْمُ اللهِ البالغة و اسراره المكنونه طوبى لمن تمسكت بحبل الصبر و الإصطبار و رضت بقضاء الله العزيز المختار. (همان، ص ۱۲۸)

يا أمّی اعلمی أن الموت بابٌ من أبواب رحمة ربك؛ به يظهر ما هو المستور عن الأبصار و ما الموت إلا صعود الروح من مقامه الأدنى الى المقام الأعلى و به يبسطُ بساطُ النشاط و يظهر حکمُ الإنبساط. الأمر بيد الله مولى العالم و الإسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائض الأمم. نسئله الله أن يعرفَ الكلَّ ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذا الدنيا الى الرفيق الأعلى لعمري ان الموقن بعد صعوده يرى نفسه في راحة ابدية و فراغه سرمدية إن الله هو الثواب الكريم و هو الغفور الرحيم. (همان، ص ۱۲۹)

از جمله نعمت عظیمه که آثار و اثارش از ابصر و انظار مستور موت بوده و هست. اگر لسان بیان در این مقام به ذکر حکمت های بالغه مستوره در آن مشغول شود، کلّ شهادت دهند بر علو مقام و سمو رتبه آن. (همان، ص ۱۳۰)

حضرت بهاء الله می فرماید:

أذن واعيه طاهره مقدسه در جميع احيان از كلّ آشطار كلمهء مباركه "إنا لله و إنا إليه راجعون" اصغاء می نماید. اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست. لعمرا لله اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی به شأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند. موت از برای موقنین به مثابه كأس حیوان است؛ فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا فرماید، مخصوص، نفوسی که به ثمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده اند. این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است. العلم عند الله رب العالمین.

علیکم یا اهل القبور

سلام الله مالک الظهور و مکلم الطور. طوبی لکم بما فزتم بالایمان فی ایام فیها ارتعدت فرائص الادیان.
والبهاء علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم جمیعاً. و رحمت الله و برکاته.

هو الله

پروردگارا آمرزگارا بندهء درگاه پناه به بارگاه آورد؛ جهان نیستی بگذاشت و به فضای جانفزای هستی
شتافت؛ عجز و نیاز نمود و تضرع و زاری کرد؛ عفو گناه خواست و بخشش بی پایان جست. ای بخشندهء
مهربان پرتوی از آفتاب غفران بر روح و جان او زن و در دریای بخشش غوطه ده؛ از آب و گل پاک و
مقدس کردی، پس آزادگی بخش، زندگی جاوید عطا کن و آسودگی بی پایان ببخش. توئی غفور و
توئی بخشنده و مهربان. ع ع (یاران پارسی، ص ۴۱۴)

هو الابهی

ای کنیز الهی ... امیدوارم که عاقبت تو خیر باشد و اسباب آسایش و راحت و خوشی فراهم آید.
اگرچه در دنیا راحت و آسایش محال است؛ هیچ نفسی در این جهان تنگ و تاریک نورانیتِ خوشی
نیافته و نخواهد یافت. سرور و فرح در جهان باقی است و در عالم نامتناهی. و علیک البهاء الابهی.

عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۴۷۸)

هو الله

ایزد مهربانا جوانی در جهانی زندگانی شادمانی و کامرانی در این جهان و جهان جاودانی خواهد. امید

چنان است که نومید نفرمایی؛ بنوازی و کار بسازی. ع ع (یاران پارسی، ص ۴۳۲)

هو الله

ای خویشان کنیز بهاء آن کنیز عزیز پاک جان از این دار فانی به فضای آسمانی شتافت و به گروه پاکان و آزادگان پیوست. لهذا محزون مباشید، دلخون مگردید. زیرا اگر مرغی از قفس آزاد شد، باید در هر بامداد از برای او طلب امداد نمود که پروازش بیشتر گردد و به اوجی بلندتر پرواز کند. و علیکم البهاء

الأبھی. ع ع

ای خداوند بی چون زار و زبون را به بارگاہت رهنمون کن؛ گناه ببخش و خطا بیامرزد و در ایوانت پذیر و بازماندگان او را مشمول نظر عنایت فرما. تویی آمرزنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

(یاران پارسی، ص ۴۳۱)

هو الله

ای صبور شکور مفارقت قرینهء محترمهات فی الحقیقه جانگداز است و مورث احزان و آلام. ولی آن مروارید به دریا رسید و در صدف موهبت بی پایان قرار یافت؛ تَلَأَلُوْاْ انوار مغفرت جُست و لمعان عفو و موهبت یافت؛ او را در بحر اسرار و جهان انوار خواهی یافت. از الطاف ربّ مجید امید چنین است که بازماندگان ... در آغوش الطاف بی پایان حق پرورش یابند و مظهر الطاف و بخشش گردند. و علیک

(یاران پارسی، ص ۴۲۰)

عبدالبهاء عبّاس

البهاء الأبهی.

هو الله

ای پروردگار این نفس پاک توجّه به ملکوت تو نمود و تضرّع و زاری کرد. تا حال اسیر ناسوت بود، حال قصد ورود در ملکوت نمود و توجّه به جهان روحانی کرد و امید الطاف نامتناهی داشت.

ای آمرزگار گُنه بیامرزد و عفو و غفران مبذول دارد؛ این تشنه را به چشمهء حیات رسان و این ماهی را در بحر بی پایان غفران غوطه ده تا این طیر به گلشن رحمانی پرواز نماید و در حدائق عفو و مغفرت نامتناهی در آید. تویی

عبدالبهاء عبّاس

آمرزنده و بخشنده و مهربان.

عزیزان حق

محزون و مغموم باشید. آن طیر گلشن محبت الله از قفس امکان برهید و بر شاخسار شجره طوبی در عالم بالا مقرّ بگزید. از زندان نجات یافت و در ایوانِ پُرْفُسَحَتِ جاودان مأوی یافت. عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ أَكْمَلُهَا وَأَبْهَاهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ أَطْيَبُهَا وَأَزْكَاهَا. آن نفسِ نفیس غریقِ عالمِ انوار است و در جوارِ رحمتِ کبری مقیم و مستجیر. بر بازماندگانش از ملکوت ابھی ناظر است و به ندای یا طوبی و یا بُشْری مترنّم.

امید چنان است که متعلّقین و منتسبین آن بزرگوار اقتدا و تأسی به آن متعارج الی الله نمایند و به رضای الهی در جمیع شئون مؤید و نائل شوند... أَغْمَسَهُ اللهُ فِي بَحْرِ فَضْلِهِ وَإِحْسَانِهِ.

بنده آستانش شوقی